

دکتر رجبی، دکتر مستوفی، دکتر طاووسی، دکتر شعبانی، دکتر روح الامینی، دکتر فیروزمندی، دکتر ندیم

در پاسخ تزهایی ارائه شده در مجموعه کتابهای تاریخی تحت عنوان کلی

"تاملی در بنیان تاریخ ایران"

پاسخ 7 دانشمند معتبر رشته‌های تاریخ و باستانشناسی و اساتید محترم دانشگاههای ایران به تزهایی ارائه شده از سوی ناصر پورپیرار

توضیح: در زیر، متن سخنان 7 دانشمند فوق الذکر به نقل از مجله "قرن بیست و یک"، شماره 21، چاپ تهران عیناً نقل می‌شود. توضیح گوینده مربوط به نشر اینترنتی این اثر از سوی وبلاگ "حق و صبر" است

پرده‌ی دوم

نقد کینه‌توزانه

گوینده: از این جا پرده‌ی دوم نمایش آغاز می‌شود. تمام بازی‌کنان تغییر لباس، تغییر گریم و تغییر شخصیت داده‌اند. دیگر کسی استاد دانشگاه نیست، از آن روحیه‌ی علمی، سرافتاه و احترام به حق قلم و تحقیق نشانه‌ای نمی‌بینیم و معلوم می‌شود که آن میزهای بزرگ در سالن‌های مجهز مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها، برای چه گونه گفت‌وگوهایی نصب شده است. از این جا به بعد ما با حد دانش و توانایی و سخنوری و آگاهی این اساتید آشنا می‌شویم و به آسانی درک می‌کنیم با وجود چنین اساتید و الگوهای، طبیعی است که عده‌ای در گفت‌وگو از موضوع تاریخ، به فحش‌های خانوادگی متوسل می‌شوند

دکتر رجبی: این آقای پورپیرار که معرف حضورتون هست الان 4، 5 سال است که فحش خواهر و مادر و ناموس هم به من داده، واقعاً این جا این ترجمه‌اش شبیه بی‌ناموسه. نمی‌دونم چرا چاپ می‌کنند، این‌ها را سه شماره‌ی مفصل فحش‌نامه نوشته. من آقای مستوفی پیش از این که 32 سال است آقای دکتر شعبانی را می‌شناسم در دانشگاه اصفهان مقاله راجع به خط میخی فارسی باستان نوشتم. همیشه یا در مجله‌ی چیستا 20، 25 تا مقاله من نوشتم. خوب من ترجمه کردم کتبی‌هی بیستون ترجمه کردم. من می‌دانم که خط میخی فارسی باستان از چپ به راست نوشته شده اون ور داشته واس من توی جلد سوم اشتباهاً به جای از چپ به راست نوشتم از راست به چپ این درآورده توی جلد چهارم در مقدمه‌اش هم نوشتم این درآورده، به قیامتی کرده این مردیکه فحش‌های بد، مردیکه نمی‌دونه که فارسی باستان حرف می‌زند، آی مردم بباید ببینید این صهیونیست را باید به دار زد من به زودی چند روز پیش به من زنگ زد که من به زودی صد تا بلدوزر ور می‌دارم می‌رم تخت جمشید را از جاش برمی‌دارم. صاف می‌کنم می‌دهم یونجه بکارند برای خرهایی مثل تو

دکتر مستوفی: خوب نگران نباشید

دکتر طاوسی: کاش اسم این مرد ملعون را اصلاً نمی‌آوردید من این قدر دلم از این شخص پره

دکتر مستوفی: کی هست این شخص؟

دکتر طاوسی: پورپیرار عضو حزب توده بود بعد از حزب توده فرار کرد. اموال حزب را دزدید و برد و خورد خودش هم به این حرف‌ها اقرار کرده متأسفانه نمی‌دونم چرا این مملکت صاحب نداره. کی این‌ها را رشد می‌ده. کی این‌ها را تبلیغ می‌کنه براشون. بابا دیگه بحث باستان‌گرایی و این حرف‌ها تموم شد. بالاخره یه مقداری الان جنبه‌ی علمی به خودش گرفته کشور. منطق یک مقدار حاکمه. چرا اجازه می‌دن چنین اشخاصی بیان این اراجیفو بیافن. چیزی که خود استاد مرحوم شهید مطهری وقتی بحث می‌کنه از کورش به عنوان ذوالقرنین و اون عبدالغدير، عبدالکلام آزاد و دیگران و اون کنفرانسی که ما در فارس داشتیم راجع به فارس شناسی

دکتر رجبی: بله، بله

دکتر طاوسی: خوب تشریف داشتید. بعد این مرد ورداره بنویسه که کورش اصلاً یهودی بود. همون حرف‌هایی که اون خلخالی (...) می‌زد، این حالا یه شکل دیگش داره می‌زنه. من نمی‌دونم چرا واقعاً این مملکت صاحب نداره. من اگر قدرت داشتم اینو می‌آوردم تو هر دانشگاهی می‌خواباندم، لااقل 10 ضربه شلاقش می‌زدم تا مردم بفهمند این کیه؟ یک دزد توده‌ای که نه وطن می‌شناسه نه فلان، اون بیاد راجع به این حرف‌ها بخواد صحبت کنه. چرا واقعاً بهشون فرصت می‌دن

دکتر مستوفی: تأیید مطلب ایشون جناب آقای دکتر شعبانی این کتابو من بدرم روش یه چیزی بنویسم. خانوم اومد این کتاب را دید بلافاصله گفت این کتاب این جا جاش نیست برد توی شوت انداخت توی زباله دانی آپارتمان‌ها. و یک عده‌ای هم پیرو ایشون هستند که دارن دنبال می‌کنند

دکتر طاوسی: بله، حتماً کسانی دورورش هستند. پول می‌دن این کار را انجام بده. اگر ما درس حب الوطن من الایمان را لااقل قبول داشته باشیم می‌فهمیم که کشور ما فقط کشور ما نیست این تاریخ و تمدن فرهنگ جهانیه. هویت ملی ماست. همه این‌ها را چرا برای چی زیر سؤال ببریم. برای ماهی چه قدر حقوق؟ برای چقدر رشوه گرفتن؟

دکتر رجبی: من نوشته‌ام که امیدوارم فرزندان و نوه‌هام سهم من را از میهن پاس داری کنند. فحش داده که پدر سوخته خیال کردی که ارث باباته به دیگران بخشیده. این طرز نوشتنه. چرا سانسور نمی‌کنند؟

دکتر طاوسی: این مسئله‌ای که بحث می‌شه امشب جریان دیگری است یعنی واقعاً من فکر می‌کنم که یک برنامه‌ریز نشسته این جا می‌خواد پایه‌ی اعتقادات ما را نسبت به گذشته‌ی ما و هویت ملی‌مون، تاریخ‌مون، ما چی چه چیزی داریم جز تاریخ‌مون. چی داریم جز فرهنگ گذشته‌مون که تمام دنیا بهش اذعان دارند و بهش افتخار می‌کنیم. اون وقت این ورداشته این‌ها را سست می‌کنه. فکر می‌کنن جوان‌های ما، من گاهی اوقات سر کلاس صحبت می‌کنم راجع به همین چیزهایی که استاد (اشاره به دکتر رجبی) نوشته‌اند، می‌بینم اشک شوق از دیده‌ی این بچه‌ها می‌ریزه. اشتیاق دارن، علاقه دارن، ولع دارن از گذشته‌شون بدونن. هر قدر این کارها را می‌کنند نعل وارونه است. هر چی از این کارها را می‌کنند مردم بیش‌تر. اتفاقاً روی همین ناصرپورپیرار توی یکی از این دانشگاه‌ها صحبت می‌کردم. یکی می‌گفت کجا هست آقا ما بریم فلان کنیم. گفتیم این حرف‌ها را نزنید. خوب اون یه آدم مدمغ خود فروخته است. خدا بیمارزه مرحوم حبیب یغمایی. ببخشید همین من ناخودآگاه وارد شدم حبیب یغمایی یک شعری داره می‌گه

در مرتبه باید مرد چون چرخ برین باشد

گر دست نداد این جا در زیر زمین باشد

در مذهب من بدنم بهتر بود از گمنام

جبریل امین‌گر نیست شیطان لعین باشد

این مرد از راه حزب توده و دیگر کلاشی‌هایی که کرده در تاریخ 30، 40، 50 ساله اخیر به جایی نتونسته برسه، حالا اومده از این راه خودشو علم کرده

دکتر مستوفی: چند سالش هست این آقا؟

دکتر رجبی: 1317

دکتر مستوفی: بدیش اینه که همسن شماست

دکتر رجبی: ما 30 سال است رفیقیم. این آدم کتابی چاپ کرد 90.000 تومان قیمت گذاشته نمی‌دونم دیدید یا ندیدید آثار اسلامی

دکتر شعبانی: نه من ندیدم

دکتر رجبی: اینو من نوشتم و ترجمه کردم

دکتر مستوفی: همون که کتاب قطوری هست؟ من دیدم

دکتر رجبی: همتش عکسه، صد سال پیش این کتاب در پاریس چاپ شد فقط عکسه فقطها. یه کتابی هست سه جلد. به اندازه این میز این رو صد سال بعد لبنان چاپ کرد. چند سال پیش هم من پیشنهاد کردم به این آقای پورپیرار که این از زبان داریوش من زیر چاپ بود. گفتم من روی این کتاب یه مقدمه می‌نویسم چاپ کنید. یه وقتی من این مقدمه را دارم بهت می‌دهم. یه مقدمه‌ای جانانه‌ای نوشته‌ام که اصلاً هنر اسلامی چی شد در همه‌ی ابعادش. اواخر چاپ از زبان داریوش بود که ما با هم دعوا کردیم این رفت اسم من را از روی کتاب برداشت. کتاب را چاپ کرده 90.000 تومان می‌فروشه. دیوانه به هر جا می‌برند آخر، می‌گن کتاب 90.000 تومانی از کیه ما چه جوری بخریم. بهش گفتم دیر نشده بیا یه لفافی چاپ بکنیم بزار روش نفیس‌ترین کتابی است که تا حالا در ایران چاپ شده. کاغذ 300 گرمی گلاسه‌ی رنگی. حالا هم که شروع کرده به این کارها، تلفن می‌کنم می‌گه هنوز گورتو گم نکردی من پیام بهشت زهرا

دکتر شعبانی: خوب شوخی می‌کنه

دکتر مستوفی: آدم احتمالاً عمرش طولانی می‌شه آقای رجبی

دکتر روح‌الامینی: امیدوارم موفق باشی. مقصر این کارهای آقای پورپیرار در واقع ناشران هستند و الا خوب بله آزادی قلم، آزادی بیان حالا نمی‌دانم چه قدر این آزادی وجود داره نمی‌نمی‌شناسم کشوری را که واقعاً همه‌ی این آزادی‌ها وجود داشته باشه روی کاغذ هست مقداریش هم تعارفه ولی آیا ناشران که کتاب چاپ می‌کنند یا اهانتی که می‌شه بعضی چیزها به خود فرد مربوط نیست دیگه. به یه گروهی است حتی فحش دادن به یهودیا. حالا من نمی‌دانم. چی بگم، این‌ها را جمع‌آوری کردم که سعدی هم دست و رنذاشته. تمام چیزهایی که سعدی گفت من بیرون آوردم

دکتر شعبانی: بله آقای دکتر کتابی هم این کار را کرده

دکتر روح الامینی: بعد آخه این حرف‌ها برای چي سعدي هم حرف‌هایی گفته آدم واقعاً ناراحت می‌شه که اگر که چیه اسمش !!!

گر آب چاه نصرانی نه پاك است

جهود مرده می‌شورم چه باك است

آیا واقعاً سعدي این شعر را گفته. من همیشه دفاعی که از سعدي می‌کنم اینه که سعدي شاگرد نظامیه بغداد بود. نظامیه فقط يك مذهب را تجلیل می‌کرد و بعد نتیجه می‌شه که هیچ کس را فروگذار نکرده. حالا اصلاً جرأت نمی‌کنم بگم که راجع به شیعه هم سعدي... (مکث) البته این کتاب‌های بعد از صفویه که چاپ شده سانسور شده ولی روزگاری اون رو هم به حساب سعدي نباید گذاشت اون روز و زمان چیز دیگه‌ای بوده مطالبی را که می‌دونم من واقعاً به سعدي صمیمانه دوستش دارم. ولی هر وقت که می‌بینم که می‌گه که: تو که با دشمنان نظر داری، ولی ما هیچ کدام دشمن خدا نیستیم و حالا یکی بیاد با این تیراژ این‌ها را چاپ بکنه و کتاب‌های مختلفی من اولین مرتبه در کنگره شیراز ایشونو (پوریپرار) را دیدم

دکتر شعبانی: بنده هم همین طور

دکتر روح الامینی: و بعد یه نفر هم ندیدم که از او تعریف بکنه

دکتر رجبی: به چاپ دوم رسیده بود

دکتر روح الامینی: اون هم به چي، به میراث کهنی که نه تنها ما اگر حرمتی که به ما در جای دیگری می‌گذارند به خاطر همین فرهنگ مونه. ما چیز دیگری نداریم نه تکنولوژی صنعتی مون نه نمی‌دونم نه موشکی تونستیم هوا کنیم چرا تو سر و کله‌مون خورده موشک. ولی در این حد و بعد اگر احترامی داشتیم به خاطر فرهنگ و ادبیات مونه، که بعضی از این شعرها آدم فکر می‌کنه که چه قدر ظریفه، بعضی از این مضامین، بعضی از این شخصیت‌ها، اساطیرمان، مگر شما می‌توانید صحبت فردوسی که می‌شه فقط این نیست که دیوانی سروده، مطالبی گفته، همه‌ی این‌ها با یه دقتی با یه مطلبی بیان شده، با این ظرافت می‌بینیم که ما در سایر علوم اجتماعی عنوان می‌کنیم که بله مردم شناس معروف گفته که ما چهار نیاز داریم، نیاز اولیه‌ی بشر 4 چیز است. تو کتاب‌های درسی هم. من درس مردم شناسی و جامعه شناسی تدریس می‌کنم. خوراک، پوشاک، مسکن و ازدواج کردن به عنوان نیازهای اولیه. فردوسی در این باره يك خط شعر گفته

چنان دان که چاره نباشد ز جفت

نه از خورد و پوشاک و جای نهفت

یعنی اون کسی که در حدود 150 سال به این فکر افتادند، فردوسی با این ظرافت و با این دقت که کسی هم که این شعر را بشنوه فوری یاد می‌کنه و زمینه‌های مختلفی با این ظرافت بیان شده این سرمایه‌ی ماست آگه این را از دست بدیم چیزی نداریم. بعد یکی بیاد شروع کنه فحش دادن آگه فحش بده مسئله‌ای نیست، فحش بده، فحش بده ولی تکثیر کردنش انتشار دادنش به وسیله‌ی دیگران، به این شیوه‌ای که الان منتشر می‌شه این‌ها را نمی‌دونم کی باید جلوشو بگیره. یعنی واقعاً بایستی، و بعضی از این‌ها را هم باید معرفی کنند، حتی بگن نگاه کنید این چیزها نوشته شده.

دکتر طاوسی: آخه معرفی کردن خودش نتیجه‌ی عکس داره. چون باید بگیم که اون چي نوشته؟ هر کسی از ظن خود شد یار من، وز درون من نجست اسرار من، این‌ها را باید گرفت واقعاً و مخفی شون کرد. در مگر این پنج روزه دریایی، به سعدي تاخت. حالا شروع کرده تاختن به هویت ملی ما، فرهنگ ما، به تاریخ‌مون و آن چه که واقعاً بهش افتخار می‌کنیم داره می‌تازه (با دهن‌کجی می‌گوید). دوازده قرن سکوت

دکتر روح الامینی: و بعد هم مقداري از این جشن‌ها ضمناً بگم مراسمي که عنوان مي‌کنند اي کاش بتوانيم برگزار کنیم. نه تنها بخوانند، ببینند. ما مقدار زيادي از جشن‌ها و از آیین هامون مي‌توانيم يه تاريخ بذاريم بگيم بله، امسال چندمين سال به اصطلاح این روي داده، اينو جشن بگیرم. جشن‌ها مي‌تونه خيلي کمک بسيار خوبي باشد و جشن هامونو تبليغ بکنيم. برگزار بکنيم. این مي‌تواند خيلي موثر باشد

دکتر مستوفی: يه مطلب ديگه هم واقعاً صحبت‌هايي را که مي‌گيم این نوشته بشه. در يه مقاله براي همين کتابي که این آقا نوشته تهيه کنيد. بفرستيد به يه روزنامه کثيرالانتشار اونا خودشون منتشر مي‌کنند. من يك سخنراني هم کردم در يه جا و گفتم که والا این داره رواج صهيونيستو مي‌ده يعني همه چي دست يهودياست، ولي منظور من اينه که در يه مقاله‌اي چکيده همين آقاي دکتر روح الاميني بنويسند من هم اگه تونستم بهشون کمک مي‌دم مطالب را يه جوري بنويسيم نه این که بردارند کتاب را بخوانند. عاري از حقيقت، من که يه باستان شناس هستم اصلاً با باستان شناسي وفق نمي‌ده

دکتر رجبی: ولي نمي‌شه، فايده هم نداره

دکتر مستوفی: خوب پس هيچي راحتش بزارين

دکتر رجبی: این آدم وحشي‌تر از اوني است که تا به حال فکر مي‌کرديم، خيلي دريده است،

دکتر مستوفی: بودجه‌ي این از کجا مي‌ياد؟

دکتر رجبی: از خودش

دکتر طاوسی: جمع‌اش مي‌کنند ديگه

دکتر رجبی: من چون از نزديک اينو مي‌شناختم در زندگي خصوصيش مي‌دونم که با بچه‌ي خودش چي کار کرده نمي‌شه هيچ کاري نمي‌شه کرد، بايد سوخت و ساخت. آدم وقيح، آدم پرور، آدم باشعور در ضمن خيلي باسواد، این مي‌دونيد به علت مبارزات سياسي زياد درس نخونده، زندان بوده و کارگر چاپ‌خونه، الان روسي قشنگ بلده، انگليسي بلده، ترجمه مي‌کنه،

دکتر طاوسی: روسيه هم بوده

دکتر رجبی: نه زندان بوده، روسي را ياد گرفته

دکتر طاوسی: نه نه نه

دکتر رجبی: نه نه نه، بعد از انقلاب قرار بوده دبیر کل حزب توده بشه، بين کيانوري و این و به آذین بين سه نفر، بحث بود. حالا جريانت را من خيلي مي‌دونم راجع به اين، که چه اتفاقاتي افتاد. الان هم اين شده. فقط يك چيزه. بفهميم که این چه قدر خبيثه، کتاب از زبان داريوش من زير چاپ بود که ما با هم قهر کرديم. مقدمه را این نوشت، مقدمه ناشر، تعريف کرد از کورش و داريوش و تخت جمشيد، این کتاب به چاپ هشتم رسيد امسال. هنوز اون مقدمه که تعريف از کورش و داريوش و تخت جمشيد و ميراث ملي ماست، انو عوض نکرده، اون سر جاشه. اون يه آخوره، يه آخور ديگه هم جاي ديگه س. يه نفر پيدا بشه بگه آقا این پورپيرار راست مي‌گه، ما صهيونيست هستيم آخه این حرفا چيه این جا مي‌نويسه، توي مقدمه از زبان داريوش مي‌گه

دکتر طاوسی: خوب اينو منتسب مي‌کنه به شما ديگه

دکتر رجبی: ولی اون اسم و امضای خودش

دکتر فیروزمندی: آقای دکتر من فکر می‌کنم کوچکتر از این هستم که اظهار عقیده کنم در این رابطه خوب می‌دونید وقتی يك چنین مسائلي، چنین کتاب‌هایی در این جا نوشته می‌شود، حالا هر چه صاحب نظران، دانشمندان، دانشگاهیان به این مسائل اهمیت بدن اون بزرگ تر می‌شه. و من فکر می‌کنم اینو اصلاً مسکوت بزارن

دکتر رجبی: بهتره

دکتر فیروزمندی: گرچه آزادی بیان، آزادی کتاب، آزادی انتشارات تو جامعه‌ی ما بالاخره باید شکل بگیره، و با توجه به این که این‌ها همیشه در اقلیت هستند، با توجه به دیدگاه سیاسی این مسائل را مطرح کردند بنابر این، هیچ نخواهد داشت. این کتاب خود به خود بایگانی می‌شه می‌ره. حالا با توجه به این تبلیغاتی که دانشمندان و صاحب نظران و دانشگاهیان، این کتاب‌ها را سر کلاس‌ها تبلیغ می‌کنند و این کتاب‌ها را در واقع در جای خودش به دانش‌جویان معرفی می‌کنند، اصلاً خود به خود جوابی است دندان شکن بر علیه چنین اشخاصی و یا شخصی که بخواد چي کار کنه تاریخ را میاد یعنی به صورت دیگه وارونه به دست دانش‌جو بده، من همیشه معتقد به این بوده‌ام که ما باید به مقدار مسائل فرهنگ سازی را یعنی اگر بخواهیم بچه‌ای را با تاریخ با علم باستان شناسی آشنایی پیدا بکنه بعد خودش در واقع یعنی نظرش تعیین کننده خواهد بود چیزهایی که در اختیارش قرار می‌دن، در صورتی که مطالعه بکنه نهایتاً خوب قضاوت را می‌شه به عهده‌ی جوون‌ها گذاشت که اینا رو تأیید نمی‌کنن. خوب آقای دکتر اشاره کردن و نظر خاصی دارند که من البته نظرشونو تأیید می‌کنم ولی من فکر می‌کنم اصلاً چون اگه بخواهیم یکی را بزرگتر بکنیم باید تبلیغ بکنیم. اون تبلیغات مسئله را بزرگتر می‌کنه

دکتر رجبی: متأسفانه چند بار تلویزیون‌های خارجی و چند بار تلویزیون خود مام حرف‌های اینو تکرار کردن. بهش تریبون دادن، یه دفعه شب آقای دکتر شعبانی راجع به تاریخ ایران حرف می‌زنه، اون رد می‌شه فردا شب آقای پورپیرار می‌باد این مزخرفاتو می‌گه. حالا ببینید اون وقت این در حیطه آزادی قلم نیست

دکتر مستوفی: این همونیه که من عرض کردم، این پشتیبان داره، یه چیزی از اون حمایت می‌کنه

دکتر رجبی: این يك جایی حمایت می‌شه، باید یه موجی باشه، اینه که من می‌ترسم، خیلی علنی می‌گم، اصلاً می‌ترسم با این تو جوال برم، خیلی آدم بدیه، در زندگی خصوصی‌اش من چیزهایی از این دیدم در زندگی شخصی خانوادگی به خدا از حیوان ندیدم. شاید بتونین حدس بزنین، از حیوان، خیلی هم قلدر و قد بلند و يك و نیم برابر منه. من که حالا اگه باد بیاد می‌افتم، یه تو گوشي به من بزنه من رفتم

دکتر فیروزمندی: خدمتون عرض کنم حدود يك ماه پیش تبلیغاتی در تلویزیون بود راجع به لاستیک دنا، طرف خاكو می‌کنه مثل این که يك گنج‌نامه داره زمینو می‌کنه یه لاستیک دنا پیدا می‌شه. یه گروه از اساتید دانشگاه تهران اومدن در ارتباط با این مسئله یه نامه‌ی دندان شکن علمی نوشتند، گیرندگان رونوشت جناب آقای وزیر ارشاد و کجا و کجا این نامه رفت کار خودشو کرد، اگه شما توجه بفرمایید دیگه اون تبلیغ نیست. یعنی اگه ایشون واقعاً یه پشتیبانی داره از این طریق هم میشه اقدام کرد

دکتر مستوفی: ولی ما اگه سکوت بکنیم آیندگان می‌گن لابد این مرد درست گفته چرا که در آن عصر هیچ‌کس جوابگو نبوده، یه کاری هست که وظیفه‌ای یه عده‌ایه که باید انجام بدن، به خصوص کسانی که در این دوره تدریس می‌کنن، محدوده کارشون هست، حالا جنجال هم نمی‌خواد ولی، به این عنوان که دانش‌جویان از ما سؤال می‌کنن ما جواب سؤال دانش‌جویانمونو می‌دیم، به این عنوان وارد معرکه بشن که نظریاتی که ایشون می‌ده و بعد هم با اون نشریه و با اون مجله، با هر جای دیگه اگه ایشون هم خواست صحبتی بکنه، دیگه اجازه ندن برای این که ایشون حرفاشو زده، این یه وظیفه‌ای است که من فکر می‌کنم به عهده ما خواهد بود. صد سال دیگه اینا می‌گن چرا اینا هیچی نگفتن در اون دوره، يك نفر هیچی نگفت. پس ایشون حرفاش درست بوده، اگر حرفاش درست نبود سخن می‌گفتن، این نظر بنده است می‌بخشید

دکتر ندیم: به عرضتون برسونم براي من خيلي سخته، عذر خواهي ميکنم از جناب دکتر که بنده يك دانشجو بيشتر نيستم، اگه چيزي ميگم منو ببخشيد، دوم استاد عزيزم تشریف دارن، آقای دکتر طاوسي هم تشریف دارن، در نتیجه براي من خيلي سخته صحبت کردن، اول اين مسئله ي پورپيرارو که گفتين يه خورده غمگين شدم، حرفاي آقای دکتر طاوسي هم روي من تأثیر گذاشت، خودشون هيچان زده شدن، من خودم شخصاً معتقدم که جواب ندادن خيلي بهتر هست، دليل هم دارم چون معتقدم که، ببخشيد معذرت ميخوام، توي تاريخ معاصر ما چند نفر بودن يه حرفاي زدن، يکي ذبيحالله بهروز بوده، بعد آقای دکتر حصوري بوده، بعد هم شاملو يه صحبتي کرده و مرحوم (حامي بودن، ببخشيد،) دچار بغض گرفتگي ميشود

دکتر شعبانی: هيچان پيدا کردین،

دکتر ندیم: بله

دکتر شعبانی: بله، اين که جاي پاي اسکندر رو... اصلاً اسکندر مقدوني نيومده ايران، نخير اسکندر آمده، خرابي هم کرده، پدر ما را هم در آورده، جاي پاش هم هست، ولي آقای دکتر ندیم بنده عقیده دارم که ما نه در مملکتی زندگی ميکنیم که شرایط خاص خودشو داره، بل که در دنيایي زندگی ميکنیم که اين دنيا ديگه متحمل اين نيست... که مثلاً يه نفر بياد يه چيزي بگه، همه بگن هموني است که اون گفته

اين حرفا بايد مطرح بشه، اون هم در جامعه ي که غالباً يك صدایي بوده، آقای پورپيرار هم در حقيقت داره در يك موقعيت خاص تاريخي ما در يك شرایط گذار ما از يك صدایي به سمت چند صدایي نون اينو ميخوره که آقا تا حالا هر کي اومده حرف زده، همش تحسین کرده و ستایش کرده و حرفاي خوب زده و الان من در وجود سعدي هم که نگاه ميکنم، مثلاً يکي، دو تا، ده تا ايراد ميگیرم. صرف نظر از اين که اون چيزي که ما مباني فرهنگيمون ميگيم اين مباني فرهنگي ما يه چيز هايي را بر نميتابه و ما يه اسوقس هايي داريم براي خودمون و اين اسوقس هام موجوديت ما رو تکوين کرده، واقعاً، واقعاً عرض ميکنم بنده که الان از 42 سال قبل رفتم و ميآم و بيش از 12 سال از عمرم هم خارج از مرز هاي ايران گذشته هنوز هم به عنوان يه ايراني، به عنوان يه فارغ التحصيل سوربون مثلاً توي تلویزيون مثلاً مي بینم يه مرد يه زني رو مي بوسه اصلاً غيرتم مي ياد ميگم خدا کنه اين ايروني نباشن، مثلاً وقتي بينم يه ايروني مثلاً تو اين فيلماي کهن يه جايي نشون مي دن من خجالت مي کشم با اين که نه مرد رو مي شناسم، نه زنه، شايد هم هر دو تا حالا مردن، اين يه چيزايي است که تو کت ما نميره، اين مسائل يه است که براي ما جا افتاده. و بي ادبي به ساحت مثلاً سعدي آخه چه مشکلي رو براي چه کسي مي تونه حل کنه. والله بارها به شیراز رفتم، گفتم که اگه مرگ مقدره براي انسان دل ام مي خواد توي اين شیراز بميرم، که منو بيارن در فاصله ي 100 کيلومتری سعدي به خاک بسپارن. جايي که مرد يه با اين عظمت خوابيده، در 200 کيلومتری حافظ بيارن به خاک بسپارن، اصفهان هم که ميرم همين حالتو دارم. اين چيزايي نيست که آدم بتونه فراموش کنه، چه جوري يه ملتي ملت مي شه، چه جوري يه ملتي شکل پيدا مي کنه، اصلاً آدم احساس تعلق مي کنه به وطن اش، هر جاي اين خاک که نگاه بکنيم اين همه آدماي بزرگ بودند و ما اين نيست که بگيم اين جزو مميز هاي فرهنگي و يا جزو شاکله هاي مثلاً حياته، اما اينم نيست که بگيم بيايمو بي ادبي کنيم. در همون حالي که حق مسلم هر آدميست که از خودش پيرسه تا حالا من اين همه قرمه سبزي خوردم آخه اين قرمه سبزي چي داره؟ بيايم بسنجيم ببينيم اين مواد غذايي و پروتئين کافي داره و نمي دونم براي ريه، کليه، قلب نمي دونم شش و اين مفيده يا مي شه با همين پول يه چيز بهتري درست کرد. اما در عين حال که حق هر آدميه، ما نمي تونيم جلوي اون آدم رو بگيريم که حرفشونو نزنن، چيز هايي هم هست که در اين مملکت اصلاً برقرار نمي مونه، اگر هم هر کسي بخواد بياد هر مقداري بي ادبي و گستاخي و اين چيزا بکنه ما اين رو جدي نمي گيريم و اين رو مهم نمي دونيم. در همين حال بنده عقیده دارم بالاخره ما بايد از يه جايي شروع بکنيم. مثلاً اين مرکز بين المللي گفت و گوي تمدن هاي ما از اين بابت خويه که بالاخره يه فتح باب هايي مي کنه، از يه جايي شروع کنيم که سياهه بشينه اينور با سفيده اون طرف حرف بزنه. سرخه بشينه با زرده حرف بزنه. مرده با زنه صحبت کنه، پيره با جوونه صحبت کنه، دانشمند با يه بي دانش مثلاً حرف بزنه. ما بايد اين رو شروع کنيم و بايد اين درها باز بمونه، شايد اين افتتاحه خوبي نباشه، شايد مثلاً نماد يا تصوير خوبي نباشه از يه جامعه ي که مثلاً طرف بياد راجع به مرد يه به عظمت کورش که واقعاً، واقعاً در چارچوب مثلاً فرهنگ ما نمي گنجه به اين اندازه عظمت، اين اندازه بزرگي، اين اندازه شرف، اين اندازه واقعاً عزت، بياد راجع به کورش مثلاً يه چيزايي بي خودي بگه، خوب همين جا يه آقايي گفته ديگه، مگه نگفته، تو همين

تشکیلات ما و الان هم وبال گردن خود ما شده، که آقا این حرفایی که تو زدی یعنی چی؟ من خبر دارم، واقعاً خبر دارم که این آدم این حرفا رو بی‌غرض زده، واقعاً می‌گم‌ها، یعنی من از اولش نمی‌دونستم ولی بعد در جریان قرار گرفتم به وسیله‌ی مسئولین محترم که، ولی در عین حال می‌گم خیلی خوب بگه، همین که می‌گه جامعه‌ی زنده عکس‌العمل نشون می‌ده دیگه، ما هممون که این جا نشیتیم مستعد اینیم که بیمار شیم، در یه تعبیر دیگه می‌گن که همه‌ی ما اصلاً بیمار هستیم ولی علت این که از پا نمی‌افتیم اینه که بدن ما مقاومت داره، مقاومت می‌کنه، و لامیکروب سل و چه می‌دونم آبله و گرفتاری‌های دیگه همه تو این فضای زندگی ما هست. اما چون بدن مقاومت می‌کنه ما سرپا و ایستادیم، این‌ها هم به گمان بنده جامعه رو بیش‌تر واکسینه می‌کنه ما مثلاً کتابی دیگه چرندتر از کتاب شعبان بی‌مخ هم هست. آدمی مزخرف‌تر از این مردیکه هم توی دنیا وجود داشته، تو دنیای ما وقتی این کتب به عرض چند ماه می‌رسه به چاپ چندم خوب این جامعه دلش می‌خواد بدون اینی که بهش می‌گفتن شعبون بی‌مخ کیه؟ می‌بینی میاد کتاب می‌خونه، واقعاً مردم پول می‌دن، با یه قیمت بالا

دکتر رجبی: من هم گیر بیارم می‌خرم

دکتر شعبانی: بله، حالا یه جلد برای آقای دکتر بفرستید، به هر حال آقای دکتر بحث اینه که من گمون نمی‌کنم هیچ روزی در جامعه‌ی ما نمی‌تونم به ذهن‌ام بیارم ولی شاید هم به قول ناپلئون می‌گه در جهان ما هر چیزی امکان پذیره، مثلاً یه روزی یه کسی بیاد یه مجسمه مثلاً چه می‌دونم حتی گلی از شعبون بی‌مخ درست کنه، شعبون جعفری، ولی جامعه این کتابو می‌خره برای این که ببینه این چی داره می‌گه دیگه. همه می‌شناسنش شعبون جعفری رو، اصلاً آدمی است که یک صفت‌اش بی‌مخه، حتی من دیروز بود که توی روزنامه‌ی همشهری دیدم که اون آقای محمدعلی مسعود انصاری یه جوابی داده که این فلان فلان شده گفته که من در کتاب‌ام گفتم چهار هزار دلار از رضا پهلوی گرفتم دادم به این، خوب اون فحش‌هایی را هم که اون به این انصاری داده بود، اینارو نوشته بود. که البته، مثل همون فحش‌هایی که آقای پورپیرار می‌دن، بله من می‌گم این چکه، شماره‌ی چک، این تاریخ چک، این فلان چک، این پشت حاضر مشیت هم حاضر. و این 4000 دلارو من گرفتم از این آقا دادم به این آدم، اما من خوش‌حالم که جامعه این قدر هوشیاری داره این قدر تشنگی داره برای این مطالب که می‌گه درسته که این کورش بابای منه، درسته که خاکش برای من مقدسه، درسته که چه بگم چه نگم افکار کورش برای من مدله، پرتوتایپ شخصیت ایرانیه و عظمتی اگه ما در دنیا به هم رسوندیم به قول سابقه‌ای است که داریم، اما می‌خوام ببینیم که این کورش همش خوبی بوده یا یه جایی هم بوده که گوسفند‌های پدر بزرگشو مثلاً دزدیده. خیلی خوب بزار حرفشو بزنه، یا بالاخره کورش این کارو کرده یا نکرده. اگه کرده که در مقابل اون بتی که ما تو ذهنمون داریم یه خورده تعدیل کنیم، اگر هم نکرده جایگاه او تثبیت‌تر می‌شه. ما نمی‌تونیم به مردم و در روزگار خودمون که جهانی شدن فرهنگ‌ها یک امریست مسلم و الان هم مهم‌ترین مشکلی که در دنیا وجود دارد مشکل سر و کله زدن با نسل جوانه، از کودکان و دبستان بریم تا بالا. واقعاً نمی‌شه اینا رو اداره کرد برای این که حالت طغیان دارن. حالا تو تمام دنیا نگاه می‌کنی هم پدر و مادرا در حالت چیز هستن، تسلیم و رضان و هم بچه‌ها در حالت طغیان مداومند. اینا هم یه نسل‌هایی‌اند که نمایندگی یه چیزایی‌اند. خوب اگه بگیم حزب توده‌ای تو این مملکت نیومده که اومده، اگه بگیم سابقه‌ی بدی داشته که خوب توش یه آدمی مثل دکتر ارانی هم بوده و مثلاً بزرگ علوی و چه قدر آدمای برجسته، نامداری دیگه هم بودن. من همین الان هم توی جامعه‌ی تهرون خودشون کسای رو می‌شناسم که با صداقت خاص... خودشون به مبانی اعتقادی توده‌ای

گوینده: تاکنون معلوم شده است که میزگردان جلسه، به سه مرجع عمده سرسپرده است و به زیارت سه امام‌زاده می‌رود: مورخین غربی، کورش و حزب توده، خوب معلوم است که مرید چنین مرادهایی، بیش از رئیس چنین جلسه‌ای هم نخواهد بود

دکتر رجبی: مثل پرویز شهریاری

دکتر شعبانی: و حالا من تعدادی اسمای برجسته‌تر از پرویز شهریاری هم دارم ولی به خودم اجازه نمی‌دم اینارو اسم بیارم و یارو اصلاً عقیده داره به این. همون چی بود اون ارمنیه که راننده‌ی خسرو روزبه اینا بوده مگه کم آدمی بود؟ آدمی با این همه عزت و اقتدار و ایمان و علاقه به این مسائل خیلی‌ها بودن مثلاً همون پرویز جزایری چی بود جزنی،

گوینده : جاي اونايي که در وبلاگ آقای پورپیرار، ایشان را که لااقل 1000 صفحه مطلب علیه حزب توده دارد، به عنوان توده‌اي مي‌گویند، خالي که جواب این توده‌اي آشکار امروزي را بدهند

صدایی نامعین: بیژن جزني

دکتر شعبانی: این حرفا، گلسرخي و دیگران عین حال هم همین حزب توده آدمای لجن آلوده‌ي کثیفی هم داشت که بی‌ادبیه که آدم تو این ساحت حرف بزنه و این آقا من شنیدم که تو همین چیزا صحبت بود که یه مدتی هم تو ساواک اعلي حضرت کار می‌کرده

دکتر رجبی: نه

...دکتر شعبانی: والا من توي این سایت‌ها دیدم می‌گفتن جزو بازجوهای ساواکه

دکتر رجبی: نه، چون تمام ریزمکاری‌های زندگی اینو من به دلایلی می‌دونم این آدم از این بابت پاکه، من شهادت می‌دهم‌ها، دزد هم نیست، پول هم از کسی نمی‌گیره، خیلی خود شیفته است. الان هم با مجاهدین کار می‌کنه، شش جلد کتاب به نفع اونا نوشته

دکتر شعبانی: مجاهدین انقلاب اسلامي یا مجاهدین خلق

دکتر رجبی: خلق، منافقین، نه اونا هم مجاهد بودن، اونا مجاهدت‌ها کردن

دکتر شعبانی: پناه بر خدا

دکتر رجبی: شش سال به خاطر اونا رفت زندان. به اعدام محکوم شد. اومد بیرون، عمویی رو توي زندان کتک زد. می‌خواست بکشه. این قدر آدم عجیب و غریبیه

دکتر طاوسی: خوب دیگه همین‌ه پس در قبال رهایی از اعدام داره این کارها رو انجام می‌ده

دکتر شعبانی: خوب حالا آقای دکتر قبول کنیم که به عنوان يك ایرانی، به عنوان يك انسان، در دنیا هست و یه حقوقی هم برای زدن حرف داره، اینو باید قبول کرد. خوب حرفشو بزنه، خوب ما هم الحمدالله هم کورش شناس داریم هم تاریخ شناس داریم و واقعاً الان کتاب‌های آقای دکتر در طی يك مدت کوتاه به چاپ چندم رسیده. که واقعاً زیر بار این کتاب رفتن و خوندن این حجم کتاب برای بنده خیلی وقت می‌گیره، ولی من برای هر کتاب ایشان باید يك هفته، دو هفته وقت بزارم که با توجه به گرفتاری‌های دیگم بخونم اما چشم به راهم که کتاب‌های تازه شون در بیاد

دکتر فیروزمندی: یه جمله رو هم من خدمتون عرض می‌کنم که واقعاً اصلاً آگه این شخص، يك شخص متخصص علمی بود به هیچ وجه این مسائل را در واقع نه دامن می‌زد، نه نوشتاری درباره‌اش نوشته می‌شد، این آقای که یه دیدگاه سیاسی خاصی داره با توجه به دیدگاه سیاسی خاص او ممکنه فردا باز یه شخصی پیدا شه اون هم با دیدگاه سیاسی خاص خودش داریوش رو زیر سؤال ببره

گوینده : این یکی دیگه خیلی از مرحله پرته و نمونه‌اي است از این که این اساتید درباره‌ي کتاب‌ها و موضوعي جراف می‌کنند، که از محتوای آن بی‌خبرند

دکتر رجبی: آخه می‌دونی این چی کار کرده؟ الفبای خط میخی رو در آورده، پهلوی رو در آورده، اینایی که ما تا به حال خوندیم اشتباه کردیم

دکتر طاوسی: بله می‌گه همش جعلی است

دکتر رجبی: جعلیه

دکتر شعبانی: ما که اشتباه نکردیم، والا گروتفند رو ما می‌دونیم که 7 علامت رو خونده

گوینده: به اعتراف این رئیس جلسه توجه کنید می‌گوید، که چیزی را نخوانده‌ایم والله. برای ما خوانده‌اند، و ما هم به آن‌ها گفته‌ایم، دست شما درد نکند

دکتر رجبی: حوصله رو ببین، می‌گه تو خیال بافی می‌کنی. این اینه، حوصله رو ببین، چه قدر این نشسته با خودش اینور و انور کرده

دکتر طاوسی: پیش خودش داره همه چیز و زیر سؤال می‌بره

دکتر روح الامینی: راهی جز فراموش کردن اون نیست. شما هر شخصی رو که می‌بینین یه نفر نشسته حالا به هیچ وجه از کورش ذوالقرنین چیزی کم نمی‌کنه. شما این کلمه‌ی ذوالقرنین رو توی جمعی الان بگی هنوز یه عده‌ای یه کس دیگری رو عنوان می‌کنن. اما واقعیت اینه، و جای خودشو باز کرده. و صحبت‌های او هم چیزی نمی‌شه. و بعد بله در مورد بعضی‌ها هم کتابی رو می‌خوندم راجع به کارهای شیطان. خوب شیطان هم همچنین آدم کوچکی نبوده (باخنده) این کتاب مقدار زیادی از آن چه که مربوط به شیطان می‌گن و عظمت شیطانو تعریف‌هایی که ازش می‌کنن مکتوبه. همه‌ی این‌ها. که اون طور هم نیست. می‌گه بی‌خودی دم حمام‌ها عکس منو بی‌خود... می‌کشن. این طور نبودم من. و بعد مطمئناً این جور نبوده و من فکر می‌کنم

دکتر شعبانی: قلم در دست دشمن بوده

دکتر روح الامینی: تا آخرین لحظه هم معلوم نیست. یه کتابی خوندم می‌گه آخرین لحظه هم من به شما قول می‌دم. شیطان چیه اون اسم اعظم یادش می‌یاد (خنده) یادش می‌یاد و فردا در بهشت هم خواهد بود

دکتر شعبانی: حالا اگه اجازه بفرمایین راجع به کتاب‌های آقای دکتر (رجبی) صحبت بکنیم

گوینده: برای رعایت حوصله و اعصاب تماشاچیان عزیز، از اجرای پرده‌ی سوم نمایش‌نامه خودداری می‌شود. فقط بدانید که در پرده‌ی آخر هم چیزی به عنوان نقد کتاب‌های دکتر رجبی نمی‌شنوید. آقایان چای و شیرینی‌شان را می‌خورند، حق‌القدم‌هایشان را می‌گیرند و در حال قربان صدقه رفتن یکدیگر، از هم جدا می‌شوند، تا جلسه‌ی بعدی نقد، که امیدوارند لااقل در یک هتل و همراه صرف شام باشد. حالا برای تغییر ذائقه‌ی تماشاچیان عزیز (اختتامیه‌ی «آب در خوابگاه مورچگان» را اجرا می‌کنیم. (ادامه دارد

نمایش‌نامه رو حوضی

«!!!نقد کتاب در محضر بزرگان»

تراژدي، فانتزي، كمدي

در دو پرده و يك اختتاميه

صحنه : زير سقف يكي از سالن هاي مركز گفت و گوي تمدن ها در زمان تصدي استاد بزرگ دكتور عطاءالله مهاجراني !!! پچ پچه هاي معمول و تك سرفه هاي عالمانه ي حضار. صداي به هم خوردن كارد و چنگال و بشقاب، نعلبكي و فنجان، ليوان هاي آب پرتقال همه جا چيده شده است. بهانه ي نشست، بررسي كتاب هاي تاريخ يكي از اساتيد حاضر به نام دكتور پرويز رجبى است، از فضا بوي توطئه شنيده مي شود. اخيراً نويسنده ي سند و بهانه ي دكتوراي رئيس مركز گفت و گوي تمدن ها را در نقد جانانه ي ابطال كرده است و به نظر مي رسد چند نفري را براي انتقامگشي آماده كرده اند. با صداي زنگ پرده بالا مي رود. يك ميز بزرگ، نامداران تاريخ و زبان شناسي و باستان شناسي و غيره، كت به كت، كنار هم نشسته اند، يكي دو نفر كراوات دارند كه فاتحانه حضار را مي نگرند. مقابل ميز بزرگ چند نفري به عنوان مخاطبين نشست، حاضرند. رئيس جلسه، از معروفترين ارادتمندان نظريه هاي مورخين غربي درباره ي تاريخ ايران، به نام دكتور شعباني، متأثر را شروع مي كند. پيش از او صداي : گوينده ي ناشناس از جايي نامعلوم بلند مي شود

گوينده : ما اين نمايشنامه تاريخي، تفريحي، اجتماعي را براي خدمت به جامعه ي فرهنگي بر پرده آورده ايم؛ تا تماشاچيان عزيز چند چيز را خوب ياد بگيرند، يكي نحوه ي نقد چرب زبانه براي آثار دوستان است و ديگري طرز نقد كينه توزانه است كه نوع فحاشي استادانه را به تازه واردان و منتظران عنوان استادي مي آموزد. هر چند در اين نمايشنامه ي دو پرده اي، كه الگوي رعايت فصاحت و بلاغت نيز محسوب مي شود، به زحمت جمله اي، لااقل از نظر دستوري صحيح، خواهيد يافت

پرده ي اول

نقد چرب زبانه

دكتور شعباني : بسم الله الرحمن الرحيم بنده سر بلندي و افتخار خودم را فراموش نمي كنم به عنوان خدمتگزار كوچك آقايمان در اينجا كه، البته خانم هاي محترم هم، امروز در محضر تون هستيم براي بررسي كتاب هاي هزاره گم شده استاد عزيز و ارجمند و نازنين مون جناب آقاي دكتور رجبى، آقاي دكتور رجبى اگه بخوان از بنده ايراد بگيرن كه دور از شأن اجل ايشونه، اما فكر مي كنم به اندازه 2 و 3 جلد از اين كتاباشون چيزايي اضافه كنن. اما چون بلند نظرن وسعت ديد دارن و ضمناً چشم خطاپوش، فقط يكي از ايرادهاي بي شماري كه بر وجود بي وجود بنده تعلق مي گيره ذكر مي كنن. مي فرمايند شعباني قدري در معرفي دوستان اش اغراق داشته. ولي حقيقت اينه كه اگر آدم اغراقي هم بگه در مورد دوستانى، مثل آقاي دكتور رجبى و امثال ايشان، عين حقيقته براي اين كه آقا يون آن قدر طبيعت متواضع و آن قدر در برابر علم سرافتادهاي دارن كه ما هر چي بگيم كم گفتيم و اين خوب نشانه درخت پر باره و از سابقه ي ارادت ام عرض مي كنم كه دست كم 30 سال هست

دكتور رجبى : 32 سال

دكتور شعباني : بله در همه اين 32 سال بنده شخصيت علمي ايشون رو بسيار ستايش كردم و اين مجموعه ي كتاب هاي ارزشمندي هم كه ايشون مرقوم فرمودند به عنوان هزاره هاي گم شده و به تعبير خودشون حاشيه اي در تاريخ چون وارد مطالب كه شدن و متن ها رو بررسي فرمودند بر متن ها خوب از نظر خودشون حاشيه از نظر

بنده عین متن مطالبی آراسته مرقوم فرمودند که با به قلمی بسیار شیرین و جا افتاده فرموده‌اند. اون مقدار که وظیفه‌ی بنده است عرض کنم این‌که نوشته‌های آقای دکتر رجبی این امتیاز رو داره که از ذهنیت یک ایرانی آشنا به مسائل درونی کشور خودش، آشنا به دردها، درمون‌ها و رنج‌ها و در مقابل شادی‌ها، بزرگی‌ها و کوچکی‌ها برمی‌خیزه و بنده ضمن همه تواضع و تمکینی که به نوشته‌های خارجیان دارم و واقعاً هیچ روزی نیست که به فکر اونها نباشم و حق شناسانه خدماتی را که به فرهنگ ما کردن به خصوص در تاریخ ایران قبل از اسلام به یاد نیاریم، اما این نکته را هم فراموش نمی‌کنم که با علم به تمام عنایتی که حضرات به علم دارن و واقعاً ایران شناسی هم به عنوان یک علم در همون چارچوبی که موشک‌های خودشون را به آسمون می‌فرستن یا انواع بیماری‌ها و میکروبیولوژی کشف می‌کنن به ایران شناسی هم به عنوان یک علم نگاه کردن ولی اون حالت شهودی و سوپرکتیو به هر حال موجود در هر فرهنگی رو اون اندازه نمی‌تونن دقیق درک کنن که به اون اوبژکتیویسم خودشون می‌پردازن. ما مدیون غرب هستیم و برای اوبژکتیویسم که در فرهنگ ما حقیقتاً خیلی به حساب نیومده یا به چشم نمی‌یاد یا به قول امروزیا لحاظ نمی‌شه. اما اون عده از بچه‌های ما که هم غربی دیدن و هم شرقی که ما جزو اونا هستیم و می‌شناسن اینا این فضیلت رو دارن که دست‌آوردهایی را عرضه می‌کنن که هم مبنای علمیت غربی رو به مقدار بسیار زیادی داره و هم عرض کنم که مبنای اون درک و استنباط و به اصطلاح کانسبت‌های خاص ما مردم این وطن عزیز رو در بر می‌گیره، بنده به عنوان یک خواننده آثار ایشون فکر می‌کنم که به جز جلد چهارم که اخیراً به دستم رسیده و هنوز نتونستم بخونم سه جلد کتاب دیگه ایشونو که خوندن خیلی استفاده کردم و همیشه هم گفتم دست میریزاد به جاهایی هم که از خودشون به طور خاص ترجمه کردن باز اونارم دیدم که چه قدر خوب بود و چه قدر استادانه کار کردن. معنی‌اش این نیست که استادی که در این زمینه خاص صاحب نظرند بر کار ایشون ایرادی نداشته باشند و حرف‌هایی رو با خودشون مطرح نکنن و حالا منتظر می‌شیم که اساتید عالی مقدار حاضر در اینجا نظری که داشتند انشاءالله در پایان اون توضیحاتی که خود استاد ما بیان می‌فرمایند ایراد بفرمایند و ما شاهد به جلسه پر بار گفت و شنود باشیم. مرکز بین المللی گفت‌وگویی تمدن‌ها یکی از کاراش همین‌ه. در حقیقت جزئی از وظایف مهمی که بر عهده داره فراهم کردن زمینه‌ی تعاطی افکار بین نخبگان علمی جهان در سطح مملکت هم ما این روال‌ها می‌کنیم و هر روز توی کریدورای این مرکز که دو تا ساختمانش در خیابان ولی عصر به جایی خیلی بزرگ برای این کاراس، کتاب‌هایی مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیره و حلاجی می‌شه و آدمایی میان دو تا این سر میز می‌شینن دو تا اون و دو تا عده قابل توجهی هم حاضرین و اینا. حرف‌هایی می‌زنن و این کار یکی از سودمندترین اقداماتی که به گمان بنده این مرکز بر عهده داره از خوش‌بختی‌های ما تا اینجا هم یکی همین‌ه که مدیر مرکز خودشون اهل تاریخن. استاد دکتر مهاجرانی و عرض شود در دانشگاه درس می‌دن و یا شاگردی بسیاری از آقایون رو کردن یا همکاری آقایون را بر عهده دارن به هر حال هیچ بیگانه از بحث‌ها و مسائل ما نیستن و مورد تشویق کامل ایشون هم هستیم. تا اینجا ش گمون می‌کنم خیلی من حرف زدم و جا داره که دیگه زیاده روی نداشته باشم و بحث رو یعنی اختیار سخن رو بدیم دست جناب آقای دکتر پرویز رجبی. استدعا می‌کنم

گوینده : تا این جا معلوم شد که گروهی استاد درجه اول، در مرکزی که خوش‌بختانه مدیری با شخصیت دانشگاهی، چون مهاجرانی بزرگ و ساختمان‌های مجهزی با میزهایی بزرگتر دارد، کتاب‌های مؤلفینی با روحیه‌ی علمی، سرافراشته، قلمی شیرین، معلوماتی منطبق با نیازهای دانشگاهی را نقد و بررسی می‌کنند و در عین حال معلوم شد که کارگردان این نشست، آقای دکتر شعبانی به نوشته‌های مورخین خارجی «تواضع و تمکین» دارد، و نیز روزی نیست که حق شناسانه به فکر آن‌ها نباشد. پس ببینیم که جلسه‌ی نقد آن‌ها چه از آب در خواهد آمد.

دکتر رجبی : دوستان طبعاً منم عرضی ندارم من اونچه که داشتم خوب در کتاب نوشتم. از من دعوت شده اینجا بیام در خدمت شما باشم ولی خوب طبق روال معمول چند کلمه‌ای به عرض برسونم که چرا من اصلاً به فکر این کتاب افتادم اولش که بایستی مدیون مدیران دایرةالمعارف بزرگ اسلامی باشم. من در اون جا رییس بخش ایران شناسی بودم، هفت سال. و خوب نزدیک دویست و پنجاه مقاله‌ی استخوان دار، استخوان‌دار نه این که من نوشته باشم. من هر جا که کار سخت بود می‌آوردن می‌دادن و چهل صفحه‌ای پنجاه صفحه‌ای نوشتم که از اونا فقط 2 تاش چاپ شده، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ما یک دایرةالمعارفی داریم به اسم دایرةالمعارف بزرگ ایران که هنوز چاپ نشده و به زودی در می‌یاد اونجا دیگه مقاله‌های ما خواهد بود. یعنی من 250 جلد مقاله من اونجا نوشتم مقاله که می‌نوشتم می‌دیدم که خیلی چیزا رو دستم می‌مونه حیف بود اینا رو جمع می‌کردم می‌دیدم که درد دایرةالمعارف که نمی‌خوره جمع می‌کردم بعد کم‌کم کار به جایی رسید که زیاد شد انباشته شد گفتم که کتابش کنم

خوب دیدم که افراد زیاد در ایران کتاب می‌نویسن پیش کسوت‌های بزرگی مثل پیرنیا که الحق من همه جا گفتم برای زمانه‌ی خودش يك پیغمبر بود کار خودش کرده و بر همه ماهاست که دست بوسش باشیم از این آدم‌ها در زمینه‌های مختلف هستن در بخش زبان‌های ایران باستان پیرنیاست زرین کوب در زمینه‌ی عرفان و حتی تاریخ ولی من می‌دیدم همه این‌ها به جوری منو راضی نمی‌کنه به جوری اون لپ کلام گفته نمی‌شه. همه می‌دونن که به ترسی از دایی دارن، عمو دارن، عمه دارن یاد تون می‌یاد جوان بودین هفده، هجده سال، سیزده سال، چهارده سال، سبیل می‌داشتیم می‌ترسیدیم که عمو بینه ناراحت بشه. مو رو بلند می‌کردیم هیپی‌گری مد بود مثل این آقای دکتر شعبانی، موهاش تا رو شونش برد، از دایی شو مادر بزرگش می‌ترسید. همه ما از يك کسی می‌ترسیم.

...دکتر شعبانی: ولی من هیچ یاد نمی‌یاد من موهامو از اون‌ی که هست

دکتر رجبی: خوشگل بود

دکتر شعبانی: من هفتگی موهامو کوتاه می‌کردم

دکتر رجبی: خوشگل بود

دکتر شعبانی: خوشگل بود یادتون باشد

دکتر رجبی: بعد از اون چون دیواری کوتاه‌تر پیدا نکردم گفتم دیگه بابا! عرض بکنم که در تاریخ هم این جوریه ما همیشه ملاحظه کردیم. آخه مورخ از دو کس می‌ترسه یکی حکومتی یکی مذهبی. مذهب خوب نوعی حکومتی به هر حال چون ما هر چی بنویسیم بالاخره یا مذهب رو داریم زیرو رو می‌کنیم یا حکومتو در هر دوی اینها خوب حرفایی است. در هر دو مقوله بعضی از حرف‌ها باید زده بشه بعضی زده نشه ولی به هر حال من دیدم که می‌شه از اینایی که ما ملاحظه کردیم کمتر ملاحظه کرد بعضی‌ها دیگه زیادی ملاحظه کردن یا زیادی دست به عصا رفتن یا زیادی چاخان کردن یا زیادی تملق گفتن اصلاً نیازی نبوده گاهی من می‌بینم که خود دولت یا حکومت با اون مذهب به جوری انتقاد کرده که مورخ ما جرأت نمی‌کنه بکنه حالا این ترس تاریخی سابقه‌داره مورخ پشتش گرم نیست. اینا مسائلی که والله به راحتی می‌تونه قابل حل باشه ما اگر ریگی در پا نداشته باشیم مثل الان که روزنامه‌های دسته چپی رو می‌گیرن می‌گن کاریکاتور چاپ کردین آخه برای کاریکاتور که روزنامه توقیف نمی‌کنن. والله اون تهاش که می‌ری می‌رسی. نه این که من موافق سانسور باشم یا توقیف باشم اون تهاش که می‌رسی می‌بینی به ریگی تو کفش‌اش هست این جوریه هم نیست که ما هر چه بنویسیم بگن چرا که نوشتی. کما این که من در این 5 جلد خودم می‌دونم اگه از من بگن که ایراد در بیار صدها مورد بوده انتقاد تلخ کردم به حکومت در جاهایی مذهب. خود مذهب نه مذهب گردانان

کسی هم به من حرفی نزده، الحق. 4، 5 نفر تلفن زدن به من تماس گرفتن گفتند خوب بود اشاره خوبی کرده بودید. لازم بود ما هم می‌دیدیم مثلاً این جوریه است. ما در تاریخ ایران خیلی دیگه ذلیل شدیم به جوری باید اینو شروع کرد از نو نوشت. منتها از نو نوشتن کار من نبود من می‌تونستم به بلدوزر باشم یا يك لودر باشم به خورده راه را هموار کنم اون هم به خاطر این که دستم از منبع پر بود. من 2500 منبع برای این 5 جلد، 2500 منبع چیز دارم سند دارم که جمع‌آوری کردم اون هم به خاطر این که کار من نبود کاری بود در دایرةالمعارف انجام می‌شد. من مقاله آناهیتا را می‌نوشتم برای مقاله آناهیتا 90 تا سند دست اول داده بودم، خوب نتیجه آناهیتا باید این جا توسعه پیدا می‌کرد. آمد این جا و قس اغلی هذا. وقتی من تخت جمشید و می‌نوشتم همین طور. اینه که فکر می‌کنم در این کار در این کتاب کار زیادی من به تازگی نکردم. من فقط دانسته‌های خودم را و اندوخته‌ها و آموخته‌ها در دایرةالمعارف به جا جمع کردم که راه را باز کنم برای کسی که می‌خواهد اینو توسعه بده. چند روز پیش، می‌خواستم اسم نبرم. اسم می‌برم همین دوست عزیز به من ایراد گرفت که جلد چهارم اشکانیان کوتاهه. چرا این قدر کمه من چون ایشون متخصص اشکانیه به هر جهت دیدم راست می‌گه ولی گفتم من همین اولش قول دادم که هرگز سعی نکنم که حفره‌ها رو پر کنم به زور. این امری لازم نیست ما حتماً حفره‌ها را پر کنیم من در تاریخ اشکانیان تا اونجایی که تونستم اگر مدرکی دست اول پیدا کردم نوشتم تا اونجایی که تونستم مدارك دسته اول بیشتر جنس بود و آثار باستانی و اینا بود نوشتم والا سعی نکردم تاریخ سازی کنم این که اشك اول در کجا تاج گذاری کرد بعضی‌ها آخه

جوري مي نويسن كه انگار پشت پنجره نشسته بودن زمان اون اردشير چيز در شيراز شما در تاج گذاري اردشير برادرش اين جوري كودتا كرد من اين رو حذف كردم تا اون جا كه ممكن بود روي يك چيز روي منبع اصلي موند و سعي كردم كه از پرگويي رها كنم خودم رو. گرچه حاشيه هاي برتاريخ من كه از ش دل نمي كنم مخصوصاً در جلد پنجم خودش پرگوييه. ولي ديگه اونم به حساب پيري. آدم وقتي پير مي شه خواه ناخواه پرگو مي شه به همين (!!!). خاطر كتاب کوتاه شد

واله شما مي دونيد مال بريان خوب فقط هخامنشيانش دو جلد به اون قطوري - اعتماد السلطنه خودمون اشكانيانش به اون قطوري ما نمي خواستيم تاريخ جنگها رو بنويسيم. نمي خواستيم بگيم كه چه جور شهري رو داغون و لت و پار كردن. مي خواستم زمينه هاي حساس تاريخي رو اونايي كه براي ما تاريخ سازن و دوران سازن، اونا رو يك جا متبلور كنم با اميد به خدا من تعارف نمي كنم من رفتني هستم اين جلسه تاريخي. من هفته ي گذشته سكتنه كردم به اميد يك سكتنه ديگر به خدا تمام اميدم تمام آرزوم اين بوده كه در اين نوشته براي دانشجو كه اون هيچي نداره دستش. هيچي كه اغراقه، كم داره در دستش براي تتبع و براي نوشتن يه كمكي كرده باشم. نترسيد از اين كه بزرگان قوم چه خواهند گفت در پايان نوشتن كه طرف صحبت من بزرگان نيستن اونا مي دونن اين يه مقدارش تعارف روز مري همه ايرانيان يا مردم جهان و لي يه مقدارش حقيقت. مخاطب من دانشجو بوده مي خواستم دانشجو وقتي كه شايست و ناشايستو دستشو مي گيره ببينه كه چي كار بايد بكنه. حالا اينه كه من درباره خود پنج جلد حرف زيادي ندارم. جلد پنجم هم فقط چون در نيومده امروز صبح در حال ويراستاري مزدك بودم كه خودش مقوله ايه. چون همين طور كه امروز گفتم خيلي ها ترسيدن از اين مزدك حرف بزنان خيال مي كنن اگه از اين ماترياليسم ديالكتيك حرف بزنان، مزدك توده اي مي شه. اين خيال مي كنه كه اگه فلان حرفو بزنه مزدك مذهبي مي شه. همه اينها تعارفه. مزدك يك انساني بوده يه كم بيش تر از مردم ديگه اطرافيان اش درد چشيده بود و آخ مي كشيد. اينو آنقدر كنده و بغرنج و پيچيده كردند، مخصوصاً در غرب كه كمونيسمو اصلاً منتسب به او كردند كه اصلاً كمونيسم تعريف ديگه اي داره، چيز ديگه ايه. اين اصلاً مزدك نيست خودش توسعه اي بود در آيين زرتشت بالاخره در درون اون داشت يه كاري مي كرد. به هر حال من الان در حال چيز بودم امروز صبح تموم كردم مزدكو. انوشيروانو كه نوشتم كاملاً تمومه، ايشاء الله دو سه تا از اين جزيي مزيي ها ديگه مونده، با يه مقدار مقاله هاي مستقل كه راجع به ساسانيان كه اين فرق نداره. اين مي شه جلد ششم من. پنجم من فكر مي كنم نزديك 600 صفحه بشه تموم مي شه جلد ششم فكر كرده بودم كه همين الان از شما مي پرسم كه به نظر شما چه طور خواهد بود كه اين جلد ششم بشه يا نشه در جلد اول و دوم و سوم اين كتاب عكس نداره. براي اينكه مداركي كه داشتم فتوكبي بودند از اين جا من هر ماه چه قدر چنددين هزار تومان پول تلفن مي دادم. تلفن مي كنم به آلمان به رفقامو و خانم كخ و اينو و اون هي براي من فتوكبي مي فرستند خوب عكسا كي اند. به درد نمي خورن عكساي خوبي هم بود من اين رو ننوشتم به چاپ پر بها برسونم ولي الان كم كم تدارك ديدم گفتم يه جلدي در بيارم حالا مثلاً اگه صلاح باشه جلد ششمو بكنم تاريخ ايران باستان به روايت تصوير. منتهي يك امتحاني كردم در جلد چهارم شماها. اينها اين جا تصويرها مستقل شرح دارن كسي كه اين تصويرو مي بينه نه اين كه مثلاً داريوش سوار بر اسب، نه يك تصويري كه شرح مفصل تري داره. بردارن از تمام ايران باستان خاصه ساسانيان تصاوير را بيارن. مثلاً نصف صفحه تصوير ولي تصويرهايي كه در ايران چاپ نشده. آخه معمولاً در كتاب هاي ايراني عكس كه چاپ مي شه معلوم نيست اين عقربه، درخت كاجه، قورباغه است، سكه است واقعاً مي گم ها. يك چيز سياه. الان در همين جلد 6 نوشته ميدان حسن آباد. من نگاه كردم اصلاً ميدان ديده نمي شد اون جا تاريك، عكس هايي نفيس بدهند با كامپيوتر درست كنن عكس هايي كه در ايران ناشناخته هم باشن چند تا عكس سكايي من پيدا كردم كه واقعاً اصلاً براي قاب كردن خوبه بزني به ديوار. اين جلد شش البته كار پركاريه. ... مثلاً استاد شعباني بهتر مي تونه بگه كار خيلي زحمت زياد داره. دونه دونه عكس ها بايد با كامپيوتر با حضور خودم كه آدمارو بشناسم و عكس رو. عكساي گران قيمت هم بود من يك سري عكس هست براي جلد 5. شما هم متون پرفسرو، پروفيسور هيسنورو مي شناسين. يك كتابي داره يافته هاي جديد در استان فارس تمام نگاره هاي ساساني. اينو عكس گرفته تا اين كتاب تا اين عكسا. به خاطر نبودن عكس خوب از اين نگاره ها بسيار به اصطلاح به اشتباه رفته بوديم. براي اين كه در دل صخره در يه جايي دور دست مثلاً يك قيچي رو نديده بوديم، يك كتيبه رو نديده بوديم. عوضي مي گفتيم اين چيه جريان. اين آقا با يه مصيبتني با هر كلكي يه مقدار عكس برداشت و كتابي چاپ كرد. به اسم يافته هاي نو در تاريخ. كه يه مقدارش در جلد پنجم و ششم من هست ولي عكس ها اين عكسهايي است كه بايد جاودانه بشن. در ايران نداريم نه استادامون دارن نه دانشجو هامون دارن. زبون هم يه زبون مهجوريه. اين كه حالا چيه بايد از نو بري دنبال زبان آلماني، آلماني ياد بگيري.

اینا هم آگه صلاح باشه من جلد ششم بکنم از همین ها، ببخشید می گم ها. همین به من بگند که این کار درسته، دنبالش می رم چون جلد پنجم من تا آخر بهمن یا توی اسفند در می یاد دیگه از اول سال آینده هم اون جور که با آقای مهاجرانی صحبت کردیم و اینها سده های گم شده است که در صد سال با تاریخ سر و کار داشت چیز هایی که کمتر حرف زد شده این کنار گوشه ها و فکر می کردم تا اول دوره قاجار در 10 جلد تاریخ دوره اسلامی رو بنویسم که از اینها دو، سه سالش مربوط خواهد بود به دو قرن غوغا، به جای دو قرن سکوت. دو قرن غوغا در ایران بوده. معتقدم بنده حرفی ندارم به هر جهت این حرفا رو که زدم توضیح و اوضاحت بود.

دکتر شعبانی: بر ما منت گذاشتید استاد عالی مقدار و بزرگوار. بنده بدون هیچ شائبه ای آن چه که تاکنون از جنابعالی دیدم از کریم خان زندتون بگیریم تا دیگر کتابها، هم تألیف هم ترجمه کتاب های بسیاری ذی قیمتی بوده و از نظر خودم هم ماندگار و این هم انتظاری است که وطن نازنین ما از فرزنداش داره و هر کسی به اندازه ی خودش در حدی که میسره ادای تکلیف بکنه. خوب عرصه سخن باز هست که همکاران محترم لطفاً اظهار نظر بفرمایند.

دکتر مستوفی: من شما رو دوست و مرشد خودم می دونم. شاید در این جمع هم کسانی هستند مثل روح الامینی که من به بقیه که در این جا حضور دارن دیگه اسم نمی برم بهشون ارادت دارم و شایق هستم به دوستی آنها. من این کتاب شمارو خوب دقت کردم. برای خودم هم ورداشتم و سر کلاس هم اینو توصیه کردم. پیش از این که این جا بیام جایی بودم که صحبتی رو داشتیم مثلاً مطالبی که در این جا هست بعضی مطالب از آتش بهرام گرفته، مبترا در زمان هخامنشیان، جشن مهرگان، مهرگان و موسیقی و آناهیتا و کوه بی بی شهربانو خوب اینا واقعاً چیز هایی است که یه عده دارن، جناب دکتر شعبانی، راجع به اینا مطلب بدوند یا مثلاً شما خورشید رو در روسیه مثلاً جشن یلدا خوب یه چیزایی بود که من با ذوق اینا رو خوندم یعنی پی گیری کردم

دکتر رجبی: یعنی در حقیقت این کتاب تنها کتابی بود که در ایران هست و من دارم. چون خانم من تحصیل کرده مسکو هست... از تو کتاب های اون من تصادفاً پیدا کردم. جشن یلدا در شوروی

دکتر مستوفی: برای این که الان همون. چون من سه بار اون جا از طرف دانشگاه تهران بودم خوب هنوز اون جا، نه با شما نبودیم، با شما در تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی بودیم با آقای دکتر ورجاوند یه سفر بودیم و اون جا صحبتی که ما با همان دهقانان چون من در این جا یادآوری کردم که هنوز اون جا زمزمه می کنند بعد به جایی رسید در گذشته که این در پایتخت هم زمزمه می کردند این به حساب آهنگ و اون ندای موسیقی رو و همه جا فراگیر شده بود. این مطالب رو من پیشنهاد حالا این جا صاحب رأی هست و صاحب نظر بعضی از اینا رو با یکی از روزنامه کنیرالانتشار که رابطه خوبی با گفت و گوی تمدن داره اینا رو پاورقی بگذارن یا روی مطلبی که هر روز نمی خواد چاپ بشه یه چیزی با صلاح دید آقای دکتر شعبانی یا مثلاً همین خوب برای آدم خیلی. آناهیتا را شما من دیدم. شما خیلی خوب روش کار کرد بودید. دقت واقعاً دقت زیادی رو در این کار کرده بودید. خوب من به مطالب دیگر هم بسیار به جای خودش می گه. ولی هر کسی که حالا تحصیلات عالی هم نداشته باشه، دوست داره که این رو بخونه. به راستی اون چیزی است که خیلی فهمش و علاقه مند هستند که اینا رو مطالعه کنند من باز همون طور که استاد عزیزم آقای دکتر شعبانی فرمودند من هم با نوشته های شما از دیر باز آشنا بودم و خوب البته من هم کتاب و هر چی کتاب ایشونه سعی کردم فراهم بکنم ولی هیچ کدومش رو هم به من کادو نداده

دکتر رجبی: حالا به دوستی قسم که من هیچ کدوم از این کتابامو خودم ندارم آخرش ذله شدم

دکتر شعبانی: من مال خودمو میدم به شما می رم می خرم

دکتر رجبی: من این کتاب رو ده سال پیش چاپ کردم. نه هزار تومن. اولین کتابی بود که ایرانی درباره تخت جمشید می نوشت. با نستعلیق نوشته شده. یه کار خوبیه. من الان هیچ کدام از کتاب های خودم را ندارم به خدا ندارم

دکتر مستوفی: من فکر نمی‌کردم سنش از من و شما خیلی جوان‌تر آقای دکتر شعبانی ولی چند تا نوه داره صالحی و نوروزی 18 است شما چند تا نوه دارید آقای دکتر

دکتر رجبی: من سه تا نوه پسر دارم

دکتر مستوفی: شما چند تا نوه دارید

دکتر روح‌الامینی: نوه، نمی‌دونم چون هنوز زن نگرفته‌ام

گوینده: مباحثات اخیر را باید در زمره‌ی عالی‌ترین بخش از نقد کتاب‌های آقای دکتر رجبی دانست

دکتر رجبی: من فقط بگم اینو که می‌نوشتم برای اولین نوه‌ام. بی‌اغراق می‌گم يك ساعت گریه کردم. این هدایه را بنویسم يك ساعتی گریه کردم یعنی با صفای قلب گریه کردم. آیا فرزندان ما این کار رو دنبال خواهند کرد

دکتر شعبانی: بچه‌های شما همه بچه‌هایی هستند که در این مملکت زندگی می‌کنند

دکتر مستوفی: این کتاب رو آگه باز کنید جلد ششم همین راجع به بیوگرافی خودت که نوشتی در سال 1378 به مدت 6 سال

دکتر رجبی: اشتباه شد

دکتر مستوفی: آها اینو اول گفتم که بزار حرفامو بزnm بعد بگم اینه که گفتم که خرده‌گیری نکنند. اینو باید تصحیح بشه. پس توجه کردید. (ادامه دارد)